

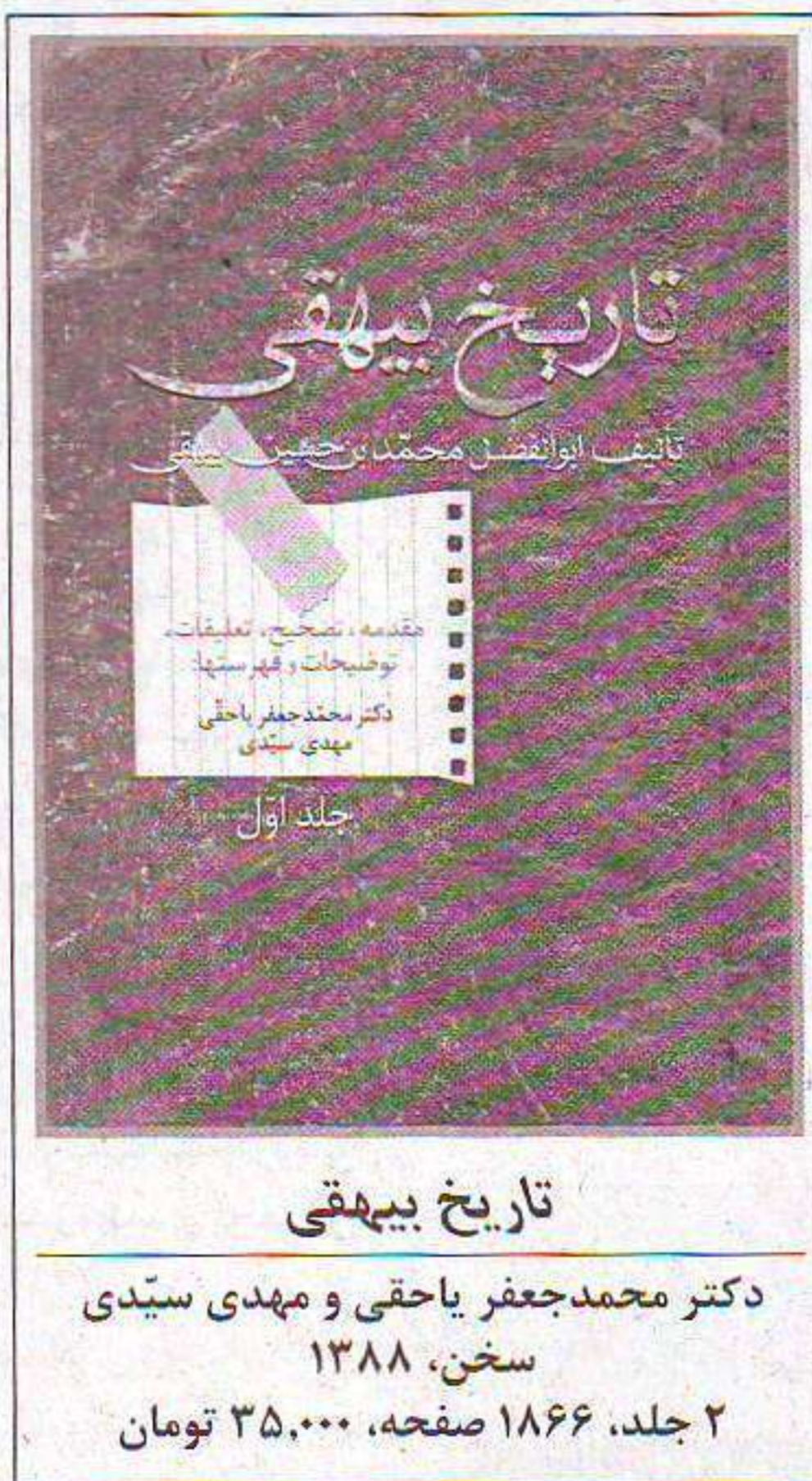
محمد دهقانی

ملاحظات در بارهٔ تصحیح جدید تاریخ بیهقی

دکتر محمد دهقانی (ز. ۱۳۴۴): پژوهشگر، نویسنده، مترجم؛ تهران

دانشگاه فردوسی مشهد به چاپ رسید و منتشر شد.

به‌رغم همهٔ این کوشش‌ها، چون نسخ موجود تاریخ بیهقی علی‌الاطلاق ناقص، متأخر، و پرغلط هستند، بسیاری از مواضع این کتاب، هم برای خوانندگان عام و هم برای متخصصان، همچنان محل پرسش و اشکال است. با توجه به این نکته، دو دانشمند گرامی، دکتر محمدجعفر یاحقی و آقای مهدی سیدی، تصحیح تازه‌ای (چاپ اول، سخن: ۱۳۸۸)، بر اساس چاپ‌های پیشین و اهم نسخ موجود و نیز چند نسخهٔ نسبتاً خوب که مصححان پیشین به آنها دسترسی یا عنایتی نداشته‌اند، فراهم آورده و همراه با شرح و تعلیقات بسیار مفید و مفصل، در دو مجلد، در اختیار مشتاقان بیهقی قرار داده‌اند. این چاپ در قیاس با چاپ فیاض مزایایی دارد، از جمله فهرس و نمایه‌های گوناگون (از نمایهٔ اعلام گرفته تا فهرست لغات و ترکیبات و آیات و اشعار و...)، شرح مشکلات، و به‌ویژه تعلیقات مفصل و عالمانهٔ تاریخی و جغرافیایی، که بسیاری از ابهامات متن یا اشتباهاتی را که به دست نساخ و کتاب و حتا مصححان پیشین به آن راه یافته‌اند رفع می‌کنند. از این جهت کار مصححان



تاریخ بیهقی علاوه بر این‌که شاهکار مسلم نثر فارسی است، معتبرترین منبع یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ ایران، یعنی تاریخ غزنویان، هم به شمار می‌رود. علاوه بر غزنویان، دربارهٔ سلسله‌های دیگری چون صفاریان و سامانیان و سلجوقیان و سایر حکومت‌های محلی ایران تا نیمهٔ قرن پنجم هجری نیز اخبار جالب توجهی در تاریخ بیهقی می‌بینیم که برخی از آنها در هیچ منبع دیگری از منابع موجود ضبط نشده‌اند. با این‌همه، توجه به این اثر مهم و تلاش برای تصحیح و تنقیح و انتشار آن بسیار دیر و در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، آن‌هم به دست دو مستشرق انگلیسی، دلیو. ایچ. مورلی و ولیم ناسولیس، در هندوستان آغاز شد. تازه در اواخر قرن نوزدهم بود که تاریخ بیهقی، به تصحیح و توضیح ادیب پیشاوری، در تهران منتشر شد. پس از وی سعید نفیسی، در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۲۲، تاریخ بیهقی را بر اساس نسخه‌های تازه‌یاب، در سه جلد تصحیح کرد. قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض نیز در سال ۱۳۲۴ تصحیح دیگری از این کتاب به دست دادند. فیاض بعدها به تنهایی تاریخ بیهقی را از نو تصحیح کرد که حاصل کار او در سال ۱۳۵۰ در زمرة انتشارات

ارجمند ستودنی و شایسته تقدیر است. این تصحیح جدید برای من که از علاقه‌مندان بیهقی هستم و سال‌هاست که هر پژوهش تازه‌ای را درباره تاریخ بی‌بدیل او می‌خوانم و به تدریج بر دانسته‌های اندک خود در این باره می‌افزایم، غنیمتی بزرگ به‌شمار می‌رود. از همین رو، بر عهده خود می‌دانم که پرسش‌ها و یادداشت‌هایی را که ضمن استفاده از آن فراهم آورده‌ام منتشر کنم، تا اگر فایده‌ای در آنها هست عام باشد و، به قول معروف، خیرش به دیگران هم برسد.

یادداشت‌هایم درباره تصحیح جدید تاریخ بیهقی عمدتاً بر سه دسته‌اند. نخست، آنهایی که به شیوه تصحیح و ترجیح بلامرجح برخی نسخه‌بدها و نیز بعضی استنباط‌های مصححان در این باره مربوط می‌شوند که چون جنبه تخصصی‌تری دارند و بیانشان در اینجا ممکن است موجب ملال خوانندگان شود، فعلاً به آنها نمی‌پردازم؛ دوم، یادداشت‌هایی‌اند که به اشتباهات یا کاستی‌های تعلیقات کتاب و عمدتاً «تعلیقات عام» آن اشاره می‌کنند؛ و سوم، اشکالاتی هستند که در خوانش و نیز شرح و تفسیر بعضی عبارات به چشم می‌آیند؛ و چون این دو دسته اشکالات جنبه عام‌تر و کاربردی‌تری دارند، بعضی از مهم‌ترین آنها را در اینجا به اختصار مطرح می‌کنم.

• ص. ۲۱، س. ۸: «اما با مردمان بدساختگی کردی، و درشت و ناخوش و صفرائی عظیم داشت.»

○ توضیح: عطف «صفر» به «درشت و ناخوش» که قیدند درست نیست و معنای عبارت را مختل می‌کند. مصححان در فهرست لغات و ترکیبات هم «بدساختگی کردن» را ترکیب واحدی محسوب و آن را «ناسازگاری کردن» معنی کرده‌اند. حال آن که «ساختگی کردن» در اینجا یعنی «رفتار کردن؛ معامله کردن». «بد» هم قید است و «درشت و ناخوش» باید به آن عطف شوند. اکنون معنای عبارت روشن است: «با مردمان بد و درشت و ناخوش رفتار می‌کرد و...» پس عبارت بالا را باید به این شکل خواند: اما با مردمان بدساختگی کردی و درشت و ناخوش؛ و صفرائی عظیم داشت.

• ص. ۲۵، س. ۱: «و فضل در کشید و به بغداد رفت و به فرمان وی بود، و محمد زبیده به نشاط و لهو مشغول.»

○ توضیح: در پانویس ۲ آمده است: «ضمیر وی عاید به هارون است، یعنی رفتن به بغداد به فرمان هارون بود». گذشته از این که جای چنین توضیحی در تعلیقات است نه در ذیل صفحه که قرار است فقط نسخه‌بدها در آن بیایند (و از این دست موارد متأسفانه کم نیست؛ یعنی نکاتی که قاعدتاً باید در تعلیقات بیایند، در پای صفحات آمده‌اند که فقط مخصوص ذکر نسخه‌بدها است)، باید گفت که مرجع ضمیر «وی» مسلماً فضل است و معنی هم این است که بغداد به فرمان فضل بود نه محمد. فضل بود که بغداد را اداره می‌کرد و محمد فقط مشغول خوشگذرانی بود.

• ص. ۳۳، س. ۱۷: «و بر ایشان که مانده‌اند ستم‌های بزرگ است از حسنک و دیگران.»

○ توضیح: باید سپاسگزار بود از مصححان که با دقت نظر خاصی خوانش نادرست و در نتیجه استنتاج‌های تاریخی ناروای پژوهندگانی چون باسورث (که تلفظ درست نام او در فارسی بازورث است و باسورث به غلط رایج شده) و محمود امیدسالار را از این عبارت یادآور شده‌اند. تقریباً تاکنون همه شارحان، مورخان و پژوهندگان از این عبارت بیهقی چنین دریافت کرده‌اند که حسنک به خاندان میکالی ستم روا داشته، حال آن که وی خود از همین خاندان بوده و، در زمان واقعه، بزرگ آنان محسوب می‌شده است. چنین استنباطی منطقی نادرست و خلاف همه شواهد و قرائن تاریخی است. مصححان برای رفع این اشتباه عبارت مذکور را در تعلیقات چنین معنی کرده‌اند: «از قبل حسنک یا به خاطر حسنک بر خاندان وی که همان میکالیان باشند ستم رفته است». به گمانم «از» در این عبارت افاده شمول و تفسیر می‌کند، یعنی از حسنک گرفته تا دیگران. به تعبیر دیگر، «حسنک و دیگران» تفسیر «ایشان» در جمله قبل است. این استنباط مقصود مصححان را بهتر برآورده می‌کند و ضمناً نشان می‌دهد که بی‌توجهی به معانی مختلف حروف اضافه تا چه حد ممکن است گمراه‌کننده باشد.

۱۱۱

• ص. ۷۹، س. ۲۰ و ص. ۸۰، س. ۱: «و علی تگین دشمن است به حقیقت و مار دم‌کنده که برادرش را — طغان خان — از بلاساغون به حشمت امیر ماضی برانداخته است.»

○ توضیح: در تعلیقات این عبارت را «قدری مغشوش» یافته‌اند. زیرا با این خوانش فاعل «برانداخته است» معلوم نیست که کیست! به نظرم هیچ مشکلی در این عبارت وجود ندارد. اشکال از نحوه خواندن آن است. «به حشمت» در اینجا قید است و «حشمت» نباید به «امیر ماضی» اضافه شود. فاعل «برانداخته است» هم همان «امیر ماضی» یا سلطان محمود است. یعنی سلطان محمود طغان خان را به حشمت (با قهر و غلبه و جنگ) برانداخته است.

• ص. ۹۸، س. ۶: «و از جمله هفتاد و اند تن را به هنجار آوردند.»

○ توضیح: باز در تعلیقات «هنجار آوردن» را از روی حدس «برگزیدن و اختیار کردن» معنی کرده‌اند. باید گفت که «بهنجار» در اینجا صفت یا معدود است برای «هفتاد و اند تن». «را» میان آنها فاصله انداخته است. یعنی هفتاد و چند نفر را که مطابق هنجارهای مورد نظر بودند آوردند. در مورد پیشین هم دیدید که «را» میان «برادرش» و «طغان خان» فاصله انداخته است.

• ص. ۱۰۴، س. ۱۵: «این شیربچه را به نان خوردن فرود آورد و بسیار بناوخت و زیادت تجمل بسیار فرمود.»

○ توضیح: به گمانم، باز هم اضافه کردن «زیادت»

تاریخ بیهقی

چه استدلالی «ناگهان نرسید» را کاملاً برخلاف ظاهر آن به معنی «ناگهانی و دفعتاً به سر آمد» گرفته‌اند!

به نظر من، هیچ مشکلی در این جمله وجود ندارد و پی بردن به معنای آن هم نیاز به این همه مقدمه چینی نداشته است. «یک به دو نرسیدن» کنایه از آبر ماندن یا دوام نیاوردن است، زیرا «دو» منطقی‌تر از «یک» می‌آید. وقتی می‌گوییم «یک به دو نرسید» یعنی کار ناتمام و آبر ماند و از آغاز خود فراتر نرفت.

• ص. ۲۱۸، س. ۱۸: «امیر ماضی وی [= اریارق] را بخواند و وی در رفتن کاهلی و سستی نمود و آن را تأویلها نهاد.»

○ توضیح: «تأویل نهادن» در تعلیقات «توجیه کردن و بهانه‌تراشی کردن» معنی شده است، ظاهراً به این دلیل که فاعل آن را اریارق دانسته‌اند. به گمانم فاعل «تأویلها نهاد» امیر ماضی یا محمود است نه اریارق، و معنی هم این که اریارق در رفتن سستی کرد و محمود این سستی او را نشانه امر دیگری دانست و تصورات دیگری کرد. همین تعبیر، چنان که مصححان نیز اشاره کرده‌اند، در صفحه ۲۲۳، سطر ۶ نیز آمده است. در آنجا می‌خوانیم که اریارق باز به سبب مستی از رفتن به خدمت سلطان مسعود عذر می‌خواهد و امیرک سیاه‌دار در پاسخش می‌گوید: «ناشدن سخت زشت باشد و تأویلها نهند». در اینجا هم امیرک به اریارق می‌گوید که اگر نروی، درباره تو فکر و خیالات دیگری می‌کنند. پس «چیزی را تأویل نهادن» یعنی «آن را برخلاف ظاهر تعبیر و تفسیر کردن» نه «توجیه کردن و بهانه‌تراشی کردن». به این ترتیب معنای هر دو عبارت روشن است.

• ص. ۲۸۴، س. ۸: «و در مشکلات محمودی و مسعودی و مودودی رضی الله عنهم رجوع با وی می‌کنند.»

○ توضیح: در تعلیقات آمده است که منظور «ظاهراً مسائل مربوط به محمود و مسعود و مودود است». این استنباط خطا از آنجا پدید آمده که مصححان «مشکلات» را به مابعد آن اضافه کرده‌اند. جمله را مسلماً باید چنین خواند: «و در مشکلات محمودی و مسعودی و...» و مراد از محمودی و مسعودی و مودودی پسه نسل از درباریان یعنی کسانی هستند که در دربارهای این سه پادشاه خدمت کرده‌اند، و خلاصه یعنی همه درباریان از پیر و جوان و سابق و لاحق در مشکلات به او رجوع می‌کنند. این عبارت ضمناً نشان می‌دهد که پس از مسعود دودستگی در دربار غزنوی احتمالاً به سه‌دستگی بدل شده و اختلاف و تعارض میان درباریان شدت یافته است.

• ص. ۲۸۷، س. ۴ و ۵: «این نامه چندگاه بجستم تا

بیافتم درین روزگار که تاریخ اینجا رسانیده بودم
با فرزند استادم...»

به «تجمل» درست نیست. آن را باید جدا و به شکل قید و به معنی «افزون بر این» خواند. چنان که در ص. ۱۱۷، س. ۱۶ هم آمده است: «و زیادت نیز بسیار بخشید مانک علی میمون را.»

• ص. ۱۳۳، س. ۲۰ و ص. ۱۳۴، س. ۱: «و دویتنی سیمین سخت بزرگ پیش طاهر نهادند بر یک دورش دیبای سیاه.»

○ توضیح: در تعلیقات نوشته‌اند: «محل تأمل است؛ چرا دور دوات دیبای سیاه؟» اگر مصححان شتاب نمی‌کردند و گرفتار بدخوانی نمی‌شدند، «یک دورش» را می‌خواندند یک دورش. معلوم است که «رش» یا «آرش» واحد اندازه‌گیری طول است تقریباً برابر با نیم‌متر. معنای عبارت این است که دوات را روی یکی دو آرش دیبای سیاه نهادند. علت این کار هم روشن است.

• ص. ۱۹۹، س. ۵: «و دولت سیمجوریان به سر آمد چنانکه یک به دو نرسید و پای ایشان در زمین قرار نگرفت.»

○ توضیح: درباره «یک به دو نرسید» در تعلیقات، با استناد به برهان قاطع، آمده که «یک به دو» به معنی «ناگهان» است. بعد به سراغ گویش امروز مشهد رفته و آورده‌اند که «اکنون در مشهد نیز به هر امری که بی مقدمه و ناگهانی آغاز شود، "یک تا به دو" می‌گویند». سپس از گویش فردوس هم، که زادگاه یکی از مصححان است، سخن به میان آورده و فرموده‌اند که «به همین مورد در گویش فردوس "یک ناغافل" گفته می‌شود». آن‌گاه تعبیر «یکایک» را، که در شاهنامه به معنی «ناگهان» به کار رفته است، شاهد آورده‌اند. و پس از این همه افزوده‌اند: «بنابراین مفهوم عبارت بیهقی این است که دولت سیمجوریان این چنین ناگهانی و دفعتاً به سر آمد.»

مصححان ارجمند متن، لابد به سبب علقه خاطری که به زادبوم خود دارند، آشکارا مایلند که بجا و بیجا به گویش‌های «امروزی» خود استناد کنند. این کار، به‌ویژه آنجا که شواهد و قراین کافی برای اثبات منظور در دست است، هیچ ضرورتی ندارد. اصولاً دور از هنجار علمی است که گویش‌های محلی امروزی را مستند تصحیح یا توضیح متنی قرار دهیم که مربوط به هزارسال پیش است، مگر این که دستمان از هر شاهد و قرینه دیگری تهی باشد. تازه در این صورت هم باید احتیاط زیادی به خرج دهیم تا به دام قیاس مع الفارق نیفتیم. فرضاً اگر مصحح متن اهل تهران می‌بود، لابد می‌گفت: در گویش امروزی تهران هم «یکه و یک‌کاره» یعنی ناگهان!

از اینها گذشته، در عبارت بیهقی فقط تعبیر «یک به دو» مهم نیست که اگر معنایش را یافتیم مشکل حل شود. «یک به دو نرسیدن» مهم است. اگر بپذیریم که «یک به دو» یعنی

ناگهان، آن‌گاه «ناگهان نرسید» یعنی چه؟ یعنی

ناگهان به پایان نرسید؟ این که با منطق عبارت جور در نمی‌آید. و معلوم نیست که مصححان محترم با

تاریخ بیهقی

○ توضیح: فیاض «با فرزند استاد» را «نزد فرزند استاد» معنی کرده که با سیاق و منطوق عبارت کاملاً جور درمی آید. طبیعی است که بیهقی برخی از اسناد متعلق به بونصر مشکان را پس از جست‌وجوی فراوان سرانجام نزد فرزند او یافته باشد. با این حال، مصححان بدون ذکر قرینه یا دلیلی سخن روشن فیاض را رد کرده و نوشته‌اند: «به گمان ما می‌توان معنا کرد: به همراه فرزند استاد، با او. یعنی جستجو را با او انجام داد.» وقتی معنا روشن است و منطوقاً اشکالی هم بر آن وارد نیست، چرا باید به حدس و گمان متوسل شد؟

○ ص. ۳۱۱، س. ۲: «بستدند و نه نمودند و گفتند. پنهان کردند چنان که کسی بر آن واقف نگشت.»

○ توضیح: همه نسخه‌ها چنین آورده‌اند: «بستدند و نمودند و گفتند پنهان کردند...». متأسفانه مصححان بی‌هیچ دلیلی آن را تغییر داده و در تعلیقات چنین توضیحی آورده‌اند: «گفتند: عطف است بر نمودند، یعنی نه نامه را به کسی نشان دادند و نه در باب آن چیزی گفتند!» نه در بیهقی دیده‌ام نه در جای دیگری که اگر دو فعل نفی به هم عطف شوند حرف نفی را از سر فعل دوم بیندازند. این کار خلاف بلاغت و منطوق زبان فارسی است و حاشا که بیهقی چنین کند. در عوض حذف «که» به خصوص پس از فعل «گفتند» بسیار معمول و رایج است. پس درست این است که عبارت را بر اساس ضبط «همه نسخه‌ها» بخوانیم و چنین معنی کنیم: [ملطفه‌ها را] گرفتند و به کسی نشان ندادند و [ناظران و آگاهان] گفتند که آنها را پنهان کردند...

○ ص. ۳۱۶، س. ۳ و ۴: «زود زود سنگ وی را ضعیف در رود بنه توانند گردانید.»

○ توضیح: در تعلیقات نخست به نقل از دهخدا در امثال و حکم «سنگ کسی در رود گردانیدن» را معنی کرده‌اند: «با فریب او را به تغییر عقیده واداشتن». سپس معنی عبارت را، که فیاض از قول مینوی در چاپ خود نقل کرده است، چنین آورده‌اند: «مثل سنگ ضعیفی که در رود می‌گردد او را نمی‌توانند بگردانند.» معلوم است که «ضعیف» در اینجا قید است نه صفت. معنی عبارت هم در مجموع این است که رأی او را نمی‌توانند زود و آسان عوض کنند.

○ ص. ۳۲۳، س. ۱۰: «و امیر ایشان را بنواخت. روز پنجشنبه هشتم این ماه روان کردند.»

○ توضیح: جای تعجب است که در تعلیقات «روان کردند» را «در معنی لازم، یعنی روانه شدند» گرفته‌اند و افزوده‌اند: «این تعبیر در بیهقی گاه به معنی لازم

و گاه به معنای متعدی به کار رفته است». سپس به لغت‌نامه ایراد گرفته‌اند که «تنها معنای متعدی این تعبیر را آورده [...] بنابراین باید گفت معنای لازم این کلمه از لغت‌نامه ساقط است». این ایراد درست نیست. در بیهقی هم مثل متون دیگر «روان کردند» هرگز به معنی لازم به کار نرفته است. اینجا هم متعدی است نه لازم، با این تفاوت که مفعول آن، ایشان، چون بلافاصله در جمله قبل آمده اینجا حذف شده است.

○ ص. ۳۹۶، س. ۱۰: «پیش از نماز خواجه بزرگ را خلعت رضا داد که سوی تخارستان و بلخ خواست رفت.»

○ توضیح: در تعلیقات «خلعت رضا» را «اضافه تشبیهی» گرفته و معنی کرده‌اند: «رضایت که برای او به مثابه خلعتی بود». درست نیست. «خلعت» در اینجا هم، مثل سایر مواردی که در بیهقی آمده است، معنی حقیقی دارد و مشبه به نیست. رسم بوده است که پیش از رفتن بزرگان به مأموریت پادشاه به آنها خلعت دهد و ظاهراً آن را «خلعت رضا» می‌گفتند یعنی خلعتی که نشانه موافقت پادشاه با سفر آنها بود.

○ ص. ۴۵۶، س. ۸ و ۹: «و بسیار پیاده از هر دستی بگرفتند، اما اعیان و مقدمان و سواران نیک میانه کرده بودند.»

○ توضیح: در متن، «نیک» را صفت «سواران» شمرده‌اند. اما «نیک» در اینجا قید است. معنی عبارت این است که پیاده‌ها گرفتار شدند، اما سواران کاملاً فاصله گرفته بودند و توانستند از خطر بجهند.

○ ص. ۴۶۲، س. ۱۵ و ۱۶: «در خط می‌شدند از دشنامهای زشت که زنان سگزیان می‌دادند.»

○ توضیح: خیلی عجیب است که درباره کنایه معروف «در خط شدن» به معنی «خشمگین شدن»، که در اینجا هم کاملاً مناسب است، آورده‌اند: «برای "در خط شدن" معنی محصل و مناسبی در فرهنگ‌ها نیافتیم. فحوای جمله حاکی از آن است که باید به معنی "با عصبانیت و اکراه سر بر خط آوردن و مطیع شدن و به راه آمدن" باشد». و باز هم متوسل به «گوش فردوس» شده و نوشته‌اند: «در گوش فردوس هم اکنون "دخ‌نشستن" و "سرور خط نهادن" به همین معنی به کار می‌رود». اگر مصححان شتاب به خرج نمی‌دادند و استقصای بیشتری می‌کردند، در لغت‌نامه، ذیل «از خط شدن» توضیح کافی در پانویس آمده و با ذکر چندین شاهد «از خط شدن» و «در خط شدن» هر دو «در خشم شدن» و «عصبانی شدن» معنی شده‌اند. نیازی هم نبوده که مصححان به تعبیرات امروزی فردوس توسل جویند که از قضا با معنای مورد نظر نیز تناسبی ندارند.

تاریخ بیهقی

• ص. ۴۸۳، س. ۲۰ و ص. ۴۸۴، س. ۱: «و من البتّه دم نمی‌زدم و از خشم بر خویشتن می‌پیچیدم و امیر انکار می‌آورد.»

○ توضیح: مصححان تصور کرده‌اند که «انکار آوردن» متعدی است و در تعلیقات پرسیده‌اند: «چه را انکار می‌آورد (می‌کرد)؟» و سپس خود پاسخ می‌دهند: «به گمان ما احساس خشم و ناراحتی بونصر را. به اصطلاح امروز به روی خودش نمی‌آورد. این معنی ظریف برای انکار آوردن و در نتیجه این شاهد بیهقی از لغت‌نامه ساقط است». به گمان من «انکار آوردن» در اینجا یعنی اظهار قلق و ناراحتی کردن. به این ترتیب معنی عبارت روشن است: من سکوت کرده بودم و امیر از این سکوت و خاموشی من اظهار ناراحتی می‌کرد.

• ص. ۴۸۶، س. ۱۷: وزیر گفت «این تدبیر نیست، تا چه کنند که به هیچ حال روا نیست ما را با ایشان سخن جز به شمشیر گفتن.»

○ توضیح: «این تدبیر نیست» در این عبارت مشکل‌ساز شده است، چون متعلق تدبیر ظاهراً معلوم نیست. فیاض حدس زده است که «از قلم ناسخان افتاده است». مصححان هم احتمال داده‌اند «اشاره به همان پیشنهاد ترکمانان سلجوقی باشد که...». به گمانم معنی عبارت روشن است، به شرط آن که «این تدبیر نیست» را از «تا چه کنند» جدا نخوانیم. وزیر می‌گوید: این تدبیر مناسبی نیست که صبر کنیم و ببینیم آنها چه می‌کنند، بلکه فقط باید با زبان شمشیر با آنها سخن بگوییم. «تا» به معنی «منتظر ماندن تا» و «صبر کردن تا» فراوان به کار رفته و در لغت‌نامه هم شواهد زیادی از نظم و نثر و به‌ویژه از خود بیهقی برای آن نقل شده است.

• ص. ۵۱۴، س. ۱۷ و ۱۸: «طاعت وی فریضه است بر همه مسلمانان، و تو درین جمله در آمدی که خدای عزوجل می‌گوید وَ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.»

○ توضیح: در تعلیقات توضیح عجیبی درباره «تو درین جمله در آمدی» آمده است: «این جمله شامل حال تو هم می‌شود که...، تو هم مخاطب این آیه هستی که...»

چطور ممکن است کسی چون بیهقی از آیه قرآن با تعبیر عام «جمله» یاد کند؟ به علاوه، «جمله» در معنی

دستوری آن اصطلاحی است که اخیراً باب شده

و دست کم در زمان بیهقی مطلقاً چنین معنایی

نداشته است. معنای درست عبارت این است:

تو هم از جمله مسلمانانی و باید به این آیه عمل کنی که...
• ص. ۶۲۶، س. ۲: «و بوسهل استاد دیوان نکت آنچه جاسوسان خبر آورده بودند بازگفت.»

○ توضیح: بدخوانی مصححان موجب شده است که بر دیوان‌های غزنوی دیوان تازه‌ای به نام «دیوان نکت» بیفزایند و بعد هم توضیح مفصلی بیاورند درباره این که آیا رئیس دیوان نکت همان بوسهل زوزنی بوده است یا بوسهل دیگری؟ باید توجه داشت که در هیچ جای دیگری از تاریخ بیهقی سخنی از «دیوان نکت» نرفته است. روشن است که از وظایف رئیس دیوان رسالت این بوده است که نامه‌های مفصل را برای شاه خلاصه کند و به اصطلاح نکات مهم آنها را بیرون آورد. بیهقی خود دست کم دو بار به‌صراحت از این وظیفه یاد کرده است: «و استادم بونصر را فرمانی رسید تا نامه‌ها که رسیده است پیش برد، و نکت نامه‌ها را ببرد.» (ص. ۴۴۹) و «بونصر این نامه‌ها را به خط خویش نکت بیرون آورد.» (ص. ۵۰۹). در عبارت بالا هم اضافه کردن «نکت» به «دیوان» خطاست و باید آنها را جدا از هم و جمله را چنین خواند: و بوسهل، استاد دیوان، نکت آنچه جاسوسان خبر آورده بودند بازگفت. معنی عبارت هم این است که: بوسهل زوزنی، که رئیس دیوان رسالت بود، نکته‌های مهم اخبار جاسوسان را بازگفت.

• ص. ۶۵۱، س. ۸ و ۹: «کار رفتن می‌ساختند و علامتها فرومی‌گشادند، و آنرا می‌ماندند تا کسانی از اعیان که رسیدنی است دررسند.»

○ توضیح: معنایی که در تعلیقات برای این عبارت آورده‌اند کاملاً دور از مقصود است. مصححان تصور کرده‌اند که مسعود در حال فرار از چنگ ترکمانان دستور داده است که پرچم‌ها و علم‌ها را بازکنند و برافرازند «تا آنها که از پی می‌آیند، متوجه شوند که سلطان از اینجا گذشته است!» پرچم افراختن به هنگام جنگ و حمله کاری منطقی است، اما هنگام فرار هیچ معنایی ندارد جز این که دشمن را متوجه خود کنند و خود را به خطر اندازند. پس «فروگشادن علامت‌ها» در اینجا یعنی فروآوردن پرچم‌ها برای مخفی ماندن از دید دشمن. «آن را می‌ماندند تا کسانی از اعیان که رسیدنی است دررسند.» یعنی منتظر آن بودند که واپس‌ماندگان به آنها برسند و سپس حرکت کنند. در ادامه مطلب، می‌خوانیم که این توقف تا ظهر طول می‌کشید و به محض آن که سپاه ترکمانان دوباره پدیدار می‌شود، مسعود به سرعت راه گریز

تاریخ بیهقی

در پیش می‌گیرد. □